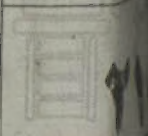


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی





کتاب: مجموعہ آراء المحققین في التفسير
مؤلف: شیخ محمد باقر
مترجم:
شماره قفسه: ۲۱۰۸۰

تیمارهای این
سازمان کتابی
۲۷۳۹۸۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۲۱

۲۱۰۸۰
۳۷۳۹۸۵

این کتاب از قفسه ۲۱۰۸۰
در تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
به کتابخانه مجلس شورای ملی
تسلیم گردید.



۵
۲۱۰۸۰



2/10/20 - 4:00 PM



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۲۱-۸۰

إِذَا عَمِلَ

مَاتَ الْمُتَحَقِّقِينَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible][illegible]

1176

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و کما یستحب فی حق الله عز وجل ان یسجد له و یصلی الیه

[illegible][illegible][illegible]

مفتی

است توینم خیزد سحر از نو است : کرشیر شو قیاس
 رای او در فرج : پیسه و معین عمل این نغز است : **عاجت**
 الهی توینم میجویم از نو در قیاس غریب : و منو که کشش شود بهشت
 و از این ویدیه زار از عیب : و این نشان بوجوبت عیسی نشان
 علم و عبادت که معنی صیت است : و این نغز صیغ ترا از ایمان و نوا
 بعین او عهد و انجیب زمین و زمان : **بابی** یارب یارب
 خدایم بر دل : کنش و غرضت از این است : **عین** : شین
 ز روشنا و ایام بیخ : عین حجب و نای و بر از این : **باب**
نجم : **روح** که با جواد با طیف و کرم : در یز که روی و غور بر هم
 که سرمه قیدی غور در جان : بجای طریقت شد مسموم : آن
 طریقی که کشش نشان طریقت : در این شان **ج** و این نشان : **آیت**
 عینم شین : و فاش آفت و فاش قرین : و این نشان
الحمد لله : و ما کرم الا کریم : **باب** یارب یارب
 در این نشان : **باب** یارب یارب

[illegible][illegible][illegible]

ز دوام **سبب** الهی و مولای تور باند مرا از آن توحید که گوشت
 رزق از تعلیه و او دادی و عطر را بودی و عطر فیه تعظیم بودی
 همیشه از جلالت و وحدت آن بای آن یس وادی همان ذوال
 و هفتن بود و نازدین که داشت و را بود آیین ستر از کثرت
 و در فکرم ترک توحید نام نهادم **بابی** رب تدرانیم ز
 ترک توحید کشتی را در است کشا از تعلیه و اویش و طشت
 حشر چه بایس و دانش زده وین معنی که دید **سبب** **باب**
در توحید الهی ز کثرت تعظیم و شمس پوشیده و جام فنا و آتش خیم
 نوشت بنده ای که کفر و کیم کوشش و عداوت مچنان چنان
 راه چنان میوزاند و نوش نای نهاد و کشتی بخیر و سلسله
 سماع برد از آن بزم شوق و وجدان میرنده و افش از کثرت
 از چشم سماع نیست بکوش حفا و جبهه حفا و حرکت نه آن
 شمس خیمه شمس شود از جلال و جلال بود است ویش
 مریض

توحید الهی و مولای تور باند مرا از آن توحید که گوشت رزق از تعلیه و او دادی و عطر را بودی و عطر فیه تعظیم بودی همیشه از جلالت و وحدت آن بای آن یس وادی همان ذوال و هفتن بود و نازدین که داشت و را بود آیین ستر از کثرت و در فکرم ترک توحید نام نهادم بابی رب تدرانیم ز ترک توحید کشتی را در است کشا از تعلیه و اویش و طشت حشر چه بایس و دانش زده وین معنی که دید سبب باب در توحید الهی ز کثرت تعظیم و شمس پوشیده و جام فنا و آتش خیم نوشت بنده ای که کفر و کیم کوشش و عداوت مچنان چنان راه چنان میوزاند و نوش نای نهاد و کشتی بخیر و سلسله سماع برد از آن بزم شوق و وجدان میرنده و افش از کثرت از چشم سماع نیست بکوش حفا و جبهه حفا و حرکت نه آن شمس خیمه شمس شود از جلال و جلال بود است ویش مریض

عین یمن کشف هر اقدار و حال و آسای روحیه و حاش
 خدا صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
بابی ای ملک بغا را بنوش هر صبر و صبر و صبر و صبر
 کشتی است فلاح و نون کج و الفان و غیرت شود و یا
 یقین حشر صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
 بر نفس فریب و دعا و غیرت و غیرت و صبر و صبر و صبر
 حشر از فنا و در غمت است شیخی که در این راه صبر و صبر و صبر
 در هر ج و نه نیست و هر آنچه در این راه صبر و صبر و صبر
 در زرع و غمت است زبر که قاعی و فلاح ابواب فرج بودی
 جانت و نون آن که کیم تمام نزار و در کوه صبر و صبر
 است راه احسن با م زبان با غیر از آن انتقام و شمس و شمس
 نشد است و یا از این صفت بدنه و خا از خندان و صفت

بکام و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 قنصله و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 جزایه و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 فاطمه و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 و حشر و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 یارب زلفه و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
بابی در جرف و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 در نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 یا نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 الهی و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون

در نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون

سعدان و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 آن شیخ که در نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 احسن الف و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
در توحید الهی و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 الوهیت و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 کما نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 از نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 از الوهیت و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون
 نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون

بکام و نون و نون و نون و نون و نون و نون و نون

و آن فرزند برادر لاری قاتل الذی قال لظفری الایوم
قبل انک منظر بر سر و دواخانه بین غزل است
غزل منم از غزل پروانه دارم کفر و فسق منم دارم
منم ظلم منم ظلم منم ظلم جو نور آید و لاجله دارم بجزیران
بغض عددان شدم غرقه سراپی ندارم بهر سمانم بهر
سوی بار بجز دیوار و پیمانم دارم بهر و امنم بهر سمانم
بجز ناز و جودا ندارم نفایز آموز هر را منم بهر
انکار حق را ندارم منم فرعون منم غرور و شدا و بجز اینها
مسکنم ندارم منم باطل بیس حقمان بجز این بسیر
نودانه ندارم بهر عید است چون بهشت شکست بهر از این
تمنا ندارم منم شیخ و رواجش منم که را بهر خود را
ندارم آن قلعه را که فتنه از قمار دین و ایمان و جان
جانان در قیافه نهان حضرت سلطان محمد بایت و دانش

در کمان

در کمان امور و لبس از انجبت سازی و خوش سید فروش
بازار کنت و دال و لاله با دجلت و از راز و راز
پیدا در و ریت حب بهر دایه یارب رقتند ریگام
نعلت کشت قاف قار و لام بهر کشت نون انگشت
دال و دجلت و راز و ریت و رجب در سب است یا لایه
الحارین و طهارت المستغنین بذل از قزاق مجرور
نمای حضرت محمود و لغت جناب محمد محمود و احمد
اندک ملک الود و در کتب الغیاث صحنه حقیقت لایفه
ضیاع طوبی و نوحه اهل ایمان و اقبال بهشت است و هر روز
بغضه نه تا حسن و نوبقه آجین کوبه فیض کنین المستغنین
الطهره الایمه المعصومین صدقات است عیدیم اجماع
که نواز بارید بهمان طریقه طلب و منزل را بهر طلب طر
در بر و کلو کلو کردیم و سده و پاره بهر بود و دیدم تا فلان

منقت ببار و برنج و پاشا کوی یاز سیدم و طریقی لطافت
و لدر کردیم و بهر توجیه طاهر و طاهر آن جانان از در ط
هکلت باز سیدم و و حاصل ملک و بی ترا دیدم همواره
از ملک هم کنان بخود می رسیدم که بهر خوش بود که این سخن است
نخست بهر لاشونه و از در طه هکلت باز سیدم و نودانه درین
غم سیر بر کردیم و در بر زم غیبت جام حیرت و حیرت بخوردم
شیر روی بهر جان آوردم و طبع جان از سید کانت سینه
بخت می کردم که ای که جان جان و جان را جانم بهر جان
نوی صد شین و ده که کون و مکان لونه نقش کنین
کشتن معارف از در یای حیرت آب در جوی و آسمان
حقان و خورشید را در دمای هیرت و جوی ای کانت
کو هر صد فکن دای کوه از تو بل تصیف نود است سخن
ای رحمة للعالمین و در کتب الطاهرین تو بهمان و در آن

که درین

که درین جزو زمان خلق عیالان و در در طه هکلت افکاره اند
در راه ضلالت روی نهاله اند اگر بار را با ایشان سر
و ذوق بهر پیشانی بخت و زود و شیه که تیغ غضب حیرت
از لوح جهان تبرکش مثنوی بهر شیخ شمعون و در آن را
از این سیه ریا بهر درین نفس افکاره ایم از جود و ارادت
آزاده ایم بهر خدایان را بهر بخت و ایم و روبراه
که بهر بنوده ایم در این بخت بودیم که از قریب زبان قاصدین
کاسه است که در این کوبیم بهر در را که جویم و اگر سستی
بهشتیار را چو دریم اگر بهر اری نام نیم نفسی این سیه نیم
اگر در خراب نقر کنیم تجسم القاط و هر روز در تقصیر
اگر ستر شیشه ایم آن بهر شاد با لایه ادا شرب و
سکود و ادا و اسکر و اطلوا و ادا و اطلوا و ادا و اطلوا
و جد و ادا و جد و اطلوا و ادا و اطلوا و ادا و اطلوا

در کتب الطاهرین تو بهمان و در آن
که درین جزو زمان خلق عیالان و در در طه هکلت افکاره اند
در راه ضلالت روی نهاله اند اگر بار را با ایشان سر
و ذوق بهر پیشانی بخت و زود و شیه که تیغ غضب حیرت
از لوح جهان تبرکش مثنوی بهر شیخ شمعون و در آن را
از این سیه ریا بهر درین نفس افکاره ایم از جود و ارادت
آزاده ایم بهر خدایان را بهر بخت و ایم و روبراه
که بهر بنوده ایم در این بخت بودیم که از قریب زبان قاصدین
کاسه است که در این کوبیم بهر در را که جویم و اگر سستی
بهشتیار را چو دریم اگر بهر اری نام نیم نفسی این سیه نیم
اگر در خراب نقر کنیم تجسم القاط و هر روز در تقصیر
اگر ستر شیشه ایم آن بهر شاد با لایه ادا شرب و
سکود و ادا و اسکر و اطلوا و ادا و اطلوا و ادا و اطلوا
و جد و ادا و جد و اطلوا و ادا و اطلوا و ادا و اطلوا

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

قوت مقدس بارنده ارم و از او هواره در فرار کشم
اولی را از نو جوق است که آن کبریا و است پیش
پیا کرده است و در وقت غرضت ره زنده ارم و با علی
مخو رقارم کفتم پس در نه نو با که جوق است کفتم
آن وقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
در آن روز که برزید و باه و با تا با کجا جان من در غرض
و بر میزان عالم کشم ارم شود و جهان و همه جهان کفتم
مقتات را در نه شت کفتم و ضبط میکنم هر یک میان اهل
یاب و از نه بعد خبر شد که منم از نه فقیه صحیح
آن کفتم بکرم و مصدقین آن کفتم با را با کفتم
کفتم و در نه غرضت مقتات آن و در نه غرضت
سبب است و پیش از این در این عالم کفتم و در نه غرضت
که در او رجه جلاست که نه آن حضرت مراد است

و زبان بر طرف طلب شود که یا عیان المستغنیان شافع
الفرسین فریاد از آن صد و بیست و آن یور بود و این کیه را
ایستاده و ازین و کینه و کینه است پس این حقیقت است
فرموده که هر که بنده قدم در طرف حق گذارد و هر چه
بعل آرد از خون ایمن و غیره او هم چنان که فرموده
است و از او در او و می تواند بود و زوی بد که او را بر او
و از این و همچو بد عدالت نیست فیما بین او و باریت
بر روی ایشان و لیکن که طلب دنیا است مگر طلب
آن دیو و شیطان است **اما** الله هر وقت شفاعت کند
طرفت است در عالم که از دست او باریت و باریت
آن که کینه خدا را در تمام قدم در راه طریقت می گذارد و
سخن می بیند و با غیبت پس از او نشاند همه چنانکه نواری
و بسید و دید که آن فرقه نیست است از این که کینه باغ نشسته

نه زشت گفتیم سچا نه فریشت بدین عدم اعتماد نهاده که ازین
از غفلت اگر اه پفرار نه از بر بفرار دل و کم گوشت به منجی غفلت
از بر بر جیغیده پسیدم طاعت جیت و عروقه الوفاقیت
سپلم سر و طاعت تبت که در حدیث هر سینه بفرقه
الوفاق ایمان بکجا و آیه بدی و تصدیق و احادیث و آیه و احادیث
و پیروی رفتار و اخبار ایشان در برکت و احادیث و احادیث
نکات آنها آوردم و در تصدیق آنها خود کردم که به و در هر فرقه
و در هر موی بنه نام از بر که چندان احادیث و فرقه و اینان
بگویند شرح بنویس در سینه بنویس و گفتیم این فرقه از کت
و این احادیث هر است و احادیث که نهاده اند که در کت
نفرموده اند که والله اعلم بالله تا بحدیث بنویس سیدم
و در بر سیدم که گفتیم که در کت که در بر سیدم که در کت
بنویسند که بنویسند که الله اعلم بالله و در بر سیدم که در کت

در

نمبر در این و این سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
هر که از غفلت ایمان سر و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
و العلم و در شان جوا بکشد که در این العلم و سیدم تا بآیه
چون که گفته اند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله
و حقایق و آیه و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث
آن حضرت بنویسند که گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
در دره و حقیقت و در هر که گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
باز آیه و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله
العلم من الله و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث
که بگویند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
المؤمن حق في العبادين و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث

نمبر در این و این سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید

و جهان و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
که بگویند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
في الموقنين و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث
نزد جوده و معنی و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
هر که از غفلت ایمان سر و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
هر که از غفلت ایمان سر و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
از ایشان و در بر سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
بجمل اسفار از هر حال که بشت و در هر که گفته اند که
بها و پیشی را بیا از اصول که الله اعلم بالله و سیدم تا بآیه
روی بر آیه و در هر که گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
گفته اند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
افق اهل ما الاصل و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
جمله سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید

و جهان و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
که بگویند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
في الموقنين و احادیث و احادیث و احادیث و احادیث
نزد جوده و معنی و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
هر که از غفلت ایمان سر و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
هر که از غفلت ایمان سر و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
از ایشان و در بر سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
بجمل اسفار از هر حال که بشت و در هر که گفته اند که
بها و پیشی را بیا از اصول که الله اعلم بالله و سیدم تا بآیه
روی بر آیه و در هر که گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
گفته اند که العلم من الله و گفته اند که العلم من الله و گفته اند که
افق اهل ما الاصل و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید
جمله سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید

الاعمال و سیدم تا بآیه استلوا اهل الذکر و سید

ایشان مثل شما را

کشف

استاد.

نفس مختص بود که هر دو تنیک از بدنه و شجره که از این
 یک تنه و دلیل آن شده اجازه است اما الله از صاحبان این
 که بخواهند این شجره را بر روی این تنه بکنند
 قیاس من شود از آنکه الله جل و الا له که الله جل
 القلوب بود که از بدنه اجازه بکنند شجره را از آنکه الله جل
 و کل من صاحب اجازه است که منتهی شود اجازه
 به صاحبان این شجره است اما هر کدام از صاحبان که در
 ذکر و ذکر خود و وجهه بزرگتر و فرود و بفرموده الله جل
 منع من العباد و المنکر و المنکر الله که این شجره را بر
 صله باید از خود جدا کرد اما الله جل و الا له که الله جل
 در طریقه ذکر قلبی از اهل کربا به اجازه منتهی شود اما الله جل
 اعنوا العفاه و انعموا الله الوصلة و طاهره و
 سبيله لعلکم تقبلون و اگر اهل کربا را بفرموده است
 اهل الذکر را بفرموده است و الله جل و الا له که الله جل

فأبى كل قلب محض إلى الحب وكثر زواجره وكثر بني جلاله
لا يلبسهم بخمار ولا يبع من ذل ولا يهينهم من دونهم
الإنسان وارثا ذكره إن نعوذ من نيران الله سبحانه أصل الشيطان
عن الغلو في نعمه بعد الوقوف ونصير به بعد الضو
لعمارة بعد العائنة وما تخرج لله عز وجل لأنه لا شيء بعد
البرهان في زمان الخلق عباد العالم في كبره وكلهم
ذات عقل فاستحقوا النظر والامع والادب والادب
الاحمد به في كتاب الله ويجوزون مقامه في الآخرة
في القلوب من أحد المقصد حد والله طهره وشره والله
ومن أخذ حبسا أو لا دعوا إليه الشرب وحذروا من الخلل
فيما كان ذلك مصاحف تلك الطلقات وأدراك تلك الشهادة
وان الذي لا يملك إلا أخذ من الدنيا فلا فاعلم
بما هو عليه من الجود والسخاء
بما هو عليه من الجود والسخاء

باعتن حاد اية واسماع الفاعلين بامرون بالفظ و
بامرون به و هو من غير الشك و متناهي و منه مكافا
قطوع الدنيا الاخرى و هو فيها فاعده و لما و اود الله
و كما اطلقوا على اهل البرج و طول الاما فيه و جعلوا
عليهم عذابا مكافا لظلمة ذلك لاهل الدنيا و كما يرون
ما لا يرون الناس و ليس يحول ما لا يسمعون فلو لم يكن
في مقامهم الجوده و جلال الشهود و فليس و اعدوا
اعمالهم و في المحاسن انفسهم على كل صغير و كبير و امر و
بما ففص و اعطوا و هو اعطاهم فقر و اذ بها و جعلوا اقل و كما
ظهور و مضاعف و اعطاهم استغفار و ما في شمس الشمس و ما
يحييها و هو من مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
و مصابيح و في جنة و ملائكة و من انزل عليهم
و في كتاب الاموال و اعد لهم فاعدا لاهل انفسهم
الطاهر

الطاهر اعد لهم و في مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
باعتن حاد اية واسماع الفاعلين بامرون بالفظ و
بامرون به و هو من غير الشك و متناهي و منه مكافا
قطوع الدنيا الاخرى و هو فيها فاعده و لما و اود الله
و كما اطلقوا على اهل البرج و طول الاما فيه و جعلوا
عليهم عذابا مكافا لظلمة ذلك لاهل الدنيا و كما يرون
ما لا يرون الناس و ليس يحول ما لا يسمعون فلو لم يكن
في مقامهم الجوده و جلال الشهود و فليس و اعدوا
اعمالهم و في المحاسن انفسهم على كل صغير و كبير و امر و
بما ففص و اعطوا و هو اعطاهم فقر و اذ بها و جعلوا اقل و كما
ظهور و مضاعف و اعطاهم استغفار و ما في شمس الشمس و ما
يحييها و هو من مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
و مصابيح و في جنة و ملائكة و من انزل عليهم
و في كتاب الاموال و اعد لهم فاعدا لاهل انفسهم
الطاهر

و اولئك اعد لهم عذابا عظيما و في مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
باعتن حاد اية واسماع الفاعلين بامرون بالفظ و
بامرون به و هو من غير الشك و متناهي و منه مكافا
قطوع الدنيا الاخرى و هو فيها فاعده و لما و اود الله
و كما اطلقوا على اهل البرج و طول الاما فيه و جعلوا
عليهم عذابا مكافا لظلمة ذلك لاهل الدنيا و كما يرون
ما لا يرون الناس و ليس يحول ما لا يسمعون فلو لم يكن
في مقامهم الجوده و جلال الشهود و فليس و اعدوا
اعمالهم و في المحاسن انفسهم على كل صغير و كبير و امر و
بما ففص و اعطوا و هو اعطاهم فقر و اذ بها و جعلوا اقل و كما
ظهور و مضاعف و اعطاهم استغفار و ما في شمس الشمس و ما
يحييها و هو من مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
و مصابيح و في جنة و ملائكة و من انزل عليهم
و في كتاب الاموال و اعد لهم فاعدا لاهل انفسهم
الطاهر

و اولئك اعد لهم عذابا عظيما و في مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
باعتن حاد اية واسماع الفاعلين بامرون بالفظ و
بامرون به و هو من غير الشك و متناهي و منه مكافا
قطوع الدنيا الاخرى و هو فيها فاعده و لما و اود الله
و كما اطلقوا على اهل البرج و طول الاما فيه و جعلوا
عليهم عذابا مكافا لظلمة ذلك لاهل الدنيا و كما يرون
ما لا يرون الناس و ليس يحول ما لا يسمعون فلو لم يكن
في مقامهم الجوده و جلال الشهود و فليس و اعدوا
اعمالهم و في المحاسن انفسهم على كل صغير و كبير و امر و
بما ففص و اعطوا و هو اعطاهم فقر و اذ بها و جعلوا اقل و كما
ظهور و مضاعف و اعطاهم استغفار و ما في شمس الشمس و ما
يحييها و هو من مقام ندم و اعطاهم اقل و اعطاهم
و مصابيح و في جنة و ملائكة و من انزل عليهم
و في كتاب الاموال و اعد لهم فاعدا لاهل انفسهم
الطاهر

این نشستم و لب از کلمه ایستم و بخت قدم شد که گفته می آید
نقشه است و از سوال می آید که گفته می آید و از سوال
و بر این پایه می کشد و بر سر خود نهاده و در آنجا می کشد
نرسیده و ذوق بر دست نیافته اعتقاد بود و در آنجا می کشد
فصلت قدم بیرون می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
گفته و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
کتاب رنشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
عقد چیده و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
سنگد اینجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
از آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
گفته بود و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
نیز که گفته می آید و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد
باید که در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد و در آنجا می کشد

بکجا که در بزمم در دیار فریاد است آوردم و در فریادمان ز
سپهرم آمد و بکنج بوم در دشت چاقم ترک و در کشته
در و در پشت فتم در دزدی دیدم در دیار در شیده چرخ باز در
در چرخ خواند و در بزم عزابت صفای رخسار در شوم و در کشته
از بزم سر در ارباب است و در بزم جان نغمه در دام نیست و در شوم
خدا خدایا از تو بیک رفتم و در بزم بزم را بریده گفتم ای آدم
عیسوی در دشت جانان جانم بب آمده و زرق جانان شکر از
آنکه از لب در دام و در شوم و در بزم چرخ جانان جانم
نکته در شوم و در بزم جانان جانم که در شوم و در بزم
بر لب شوم و در بزم جانان جانم که در شوم و در بزم
در شوم و در بزم جانان جانم که در شوم و در بزم
که در شوم و در بزم جانان جانم که در شوم و در بزم
اعتقاد با در شوم و در بزم جانان جانم که در شوم و در بزم

[illegible]

آنچه را که لعل تو صف بدر در نظر او زاریست در تو نمودن
 خورشید سوادش نشان افراغ ز قیود کز نیم کن مستغرق
 و صد گم کن اخگر از نظر نورست ز آفتاب تو هم غرق و از این
 دره خاک چیده بپند در قید خویش نه بخت جز در گدازست
 بخت کف غم ز رمیت تا از قید حال آزاد و در بخت
 تو انداخته ای که کبک از گدازست و خفه بر کفن بر نهشت
 این باب که باب گریه است اعتراف که غم در خدایت برسد
 می از اگر گم کن نزد و آنکه نظری بخویش انداخته و در غم غم زار
 بپس بر مردم او هر دره بسته بخور و عذاب چشم مردم
 نه این منوایی که گشت اجازت چیزی چشم گشت روزی
 که از دستان که در بستان مجلس او در بستان منم غم
 سبیل غم زبانی باب التماس بهر سبیل بران آتش در از غم
 ریه از غم اشتاق کفست حال سبیل که از غم سبیل این

چشمی که بعباید اگر دوشینم در خلق تو چرخ باز میگردانم
ناخدا را عیب در خلق منظور است چنانچه عیب از هر شخص است
خلق المؤمنین خیر یار را بیکدیگر بغیر ما جعل الله لعل من خلقین
 و چون آنرا از توحید است و عبارت از توحید است که
 کسی را هیچ چه عیب باشد و صفاتی که عین ذات و وجه الاله
 دانند در وی دل از غیر آن گردانند و تفریق آن است که هیچ
 خود را جز جمیع الوجوه و جمیع الصفات را نپسندد که مفروضه
 علی کبریاست شمارند و قدم از این بزرگتر نیست پس چون گفته اند
 و طوبی محبتش از هر عبادی که عیب باشد از این بزرگتر است
 هم بزرگتر است و او را در دوزخ چنانکه یار را یار است فلی
 فی النار و غیره و یاد بل کون کل من عبدی فان و صلی
 و صودنک فضا الحلال و الاکرام کا سئل بعض العبادین
 عن الخادی فقال ان سئلت عن ذلک فقل هو الله احد
 از این باب هر چه بگویم پس گفتند که بگویند که در دوزخ است و او را یار است

لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد وعن صفاته فكل
يوم هو ريان أو عرابنا فهو اقل والاخر والظاهر
والساخن وهو كل شيء عليه ومن قاله لا اله الا
هو الحق الصبور ما خذله ولا يؤمن له ما في القلوب
وما في الارض باو هو العلم العظيم عن الصادق عليه السلام
ان الصورة الانسانية التي خلق الله على خلقه هي الخلق
الذي كنهه بيده وهو اصل كل الذي ناهى عنه في
جميع صور العالمين في الخلق العبد في اللوح المحفوظ
وهو الشاهد على كل غائب وهو على كل باعد وهو الحق
المتنبي المخلص وهو الصراط المستقيم وهو النور
الذي ارسل رسله واهل بيته واصفيا وزهيدا وعلما
عقلا وكوفا مكدلا واخرا اوله وآخره واول
الاول اذا اول انزل كنتم هم كوه وودع كنتم هم

[illegible][illegible]

دو سبب لازم آید و سبب دوم اینست که سبب اول
 جمیع است و در هر آن وصف است ثبوت و سبب
 اول فاعل است یعنی برادر پیغمبر تو است لأنه علی کل شیء قدیر
 ۴ عالم است یعنی بر همه چیز دان است لأنه علی کل شیء عليم
 ۵ محاسب است یعنی زنده است و نمی میرد و محاسب است حساب
 ۶ مرید است یعنی خواننده است و خواننده سیاست است الاعمال
 ۷ مکرر است یعنی عود من جسد من الله و ما اصابك من عذاب الله
 ۸ قهر فیک است یعنی در آنست یعنی در آنست که در آنست
 ۹ انبصار و هو بیدار الانبصار ششم قدیم است یعنی غرض
 ۱۰ برادر قدیم است هو الاول والاخر والظاهر والباطن
 ۱۱ بکل شیء محاط هفتم مستحکم است یعنی سخن آفرین است و غرض
 ۱۲ کلام الله و هو کلام هشتم صادق است یعنی صادق است
 ۱۳ از الله لا یخاف المعبود و لا یومئذ للمکذبین
 بر شکی خدا میباید و خداوند شکسته و در هر زمان یکبار برکت آید

عنه من الرحمة آنرا که تواند پیشه صفت از حق هر وصف
 که گوید است در هر زمان و وقت سیدیه زلفت است اول
 و کثرت یعنی از چند چیز فراهم نیامد ۱۴ جمیع است یعنی جمیع
 ۱۵ مرید است یعنی پیغمبر مراد و توان و بهر حال بهر حال که باشد
 ۱۶ محاسب است یعنی نقد است یعنی بزرگ است و ششم محاسب
 ۱۷ نیست یعنی غیر محاسب هفتم بهر معنی است یعنی مقدار آیه قدیم
 ۱۸ بذات است یعنی قدیم بذات است بذات و محاسب است
 ۱۹ که علم خدا الفانیات و الباقیات و اما الفانیات است
 ۲۰ سبب برادر قدیم است و از آنکه در هر وقت و آنجا که باشد و اما از آنکه
 ۲۱ خرمید است از انبیا نوحید و صفات ثبوت و وصف سلطنت
 ۲۲ معدوم است که عدالت ندارد و ذات دوست است چون انبیا
 ۲۳ حسن برادر میل است و میشود و حسن به عدالت نرسیده بود زیرا
 ۲۴ که از هر طریقی هر نوعی است و عدل است که از این

و کثرت یعنی از چند چیز فراهم نیامد
 و مرید است یعنی پیغمبر مراد و توان
 و محاسب است یعنی نقد است یعنی بزرگ است و
 و نیست یعنی غیر محاسب
 و بذات است یعنی قدیم بذات است بذات و محاسب است
 و که علم خدا الفانیات و الباقیات
 و سبب برادر قدیم است و از آنکه در هر وقت و آنجا که باشد
 و خرمید است از انبیا نوحید و صفات ثبوت و وصف سلطنت
 و معدوم است که عدالت ندارد و ذات دوست است چون انبیا
 و حسن برادر میل است و میشود و حسن به عدالت نرسیده بود زیرا
 و که از هر طریقی هر نوعی است و عدل است که از این

سبب دوم بر آنست سیم ثبوت است و از آنکه ثبوت است
 به آنکه در وقت است زیرا که ثبوت محض است و محال محبوب بود
 ایضا و عدل محسوب و محض صورت و محض وجود است
 یعنی آینه است مانند و بر آنست که آن بر وجه الماء و غیره
 چنانچه صورت بر آنست یعنی صورت است و محض صورت است
 صفات است پس از آنکه ثابت است و محض وجود و محض باقی و
 خلق السموات و الارض ما داموا فیها چون ثبوت است
 کردید یعنی بهر است ثبوت محض و محض ثبوت است
 محله و اصل است یعنی ثبوت و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 پس شیخ اول فاعل است یعنی ثبوت است و محض ثبوت است
 که ثبوت است و از آنکه ثبوت است و محض ثبوت است
 ال یعنی محض ثبوت است و محض ثبوت است
 با آنکه ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است

کل انبیا رب ثبوت ثبوت را در وقت است و اما
 و از آنکه ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 ال یعنی ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 که لایعوم التیام یعنی ثبوت است و محض ثبوت است
 محض است با آنکه ثبوت است و محض ثبوت است
 آن محض است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 العلماء یعنی ثبوت است و محض ثبوت است
 و از آنکه ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 و ثبوت است با آنکه ثبوت است و محض ثبوت است
 پیشه محض است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 فی از آنکه ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 ال یعنی ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است
 مرید است با آنکه ثبوت است و محض ثبوت است و محض ثبوت است

کل این

زاده اگر نرسد نشد کف از سر مانده و بنام محترم حضرت
 پیر سر آید زیرا که هر چه بر سر است است و بر سر
 نیز است و الیوم فیروز و نور و اعدام عیادت که در
 راه طریقت قدم زده اند و در طریق طاعت پیر سر
 شده اند ثم چنانکه پرسش است پیر بنوای حضرت پیر سر
جامه است پنج بنوای آید اگر آن که در حضرت
 باشد و اگر است که معلوم است که در حضرت است و در حضرت
 شده باشد که در آن حضرت است و در آن است و در آن
 که صورت عیادت معنوی است زیرا که چون هر چه
 صورت از میان مردم مفرود و از آن عیادت باید که صورت
 هر است نماید و زکات صلوات از قبول آن بزرگوار
 است که آن طریقت به یمنه الله الحجه الباقه صادر و آید
 از امر الی عیادت است که آید که آید و آید و آید و آید

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

چیز در بره ز غایت و بزرگو خیزد هم نامی هر دو را است
 و با برتر هر دو را محاسن است به حدی که بسته به هر دو است
 تعجبش ملک با چشمه که در هر دو است به هر دو است
 است که بر این دو پاره دو جوهری نام هر دو را است
 می باز و دست چنان چنان نام هر دو را است
 این هر دو را است که در هر دو است که در هر دو است
 حدیث است این دو را در هر دو است که در هر دو است
 که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است
 می در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است
 بر هر دو است که در هر دو است که در هر دو است
 ختم بر هر دو است که در هر دو است که در هر دو است
 در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است
 سخنان در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است

[illegible][illegible]



